

جی دی سلینجر

# غریبه

(مجموعه داستان)

مترجم: کیومرث پارسای

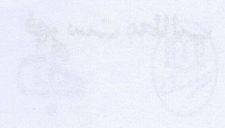
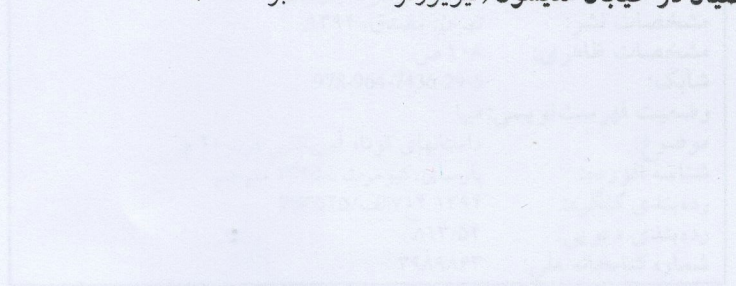


۲.....	کتابخانه مرکزی	
۲۷۱.....	(۵۲۶۱) بدلت نار) میوه	
۲۸۱.....	(۵۲۶۱) بدلت ۲۲) واملت خاویز	
۱۰۲.....	(۲۲۶۱) بدلت ۱۲ - ۲۲) بدلت ۲۲) بدلت ۲۲) بدلت ۲۲) بدلت ۲۲)	

## فهرست مطالب

۵.....	افراد جوان
۱۷.....	ملاقات با ادی (دانشگاه کانزاس - دسامبر ۱۹۴۰)
۲۷.....	یاد گرفتن روش کار (کولیر - ۱۲ ژوئیه ۱۹۴۱)
۳۳.....	قلب یک داستان آشفته (اسکویر - سپتامبر ۱۹۴۱)
۴۵.....	روند ورود طولانی لوئیس تاگت به جامعه (داستان - سپتامبر تا اکتبر ۱۹۴۲)
۵۹.....	یادداشت‌های شخصی راجع به سرباز پیاده نظام (کولیر ۱۲ دسامبر ۱۹۴۲)
۶۵.....	برادران واریونی (ساتردی ایونینگ پست - ۱۷ ژوئیه ۱۹۴۳)
۸۱.....	هر دو طرف دخالت دارند (ساتردی ایونینگ پست - ۲۶ فوریه ۱۹۴۴)
۹۵.....	گروه‌بان نیمبند (ساتردی ایونینگ پست - ۱۵ آوریل ۱۹۴۴)
۱۰۷.....	آخرین روز آخرین مرخصی (ساتردی ایونینگ پست - ۱۵ ژوئیه ۱۹۴۴)
۱۲۷.....	یک بار در هفته، کسی را نمی‌کشد (داستان - نوامبر - دسامبر ۱۹۴۴)
۱۳۷.....	پسری در فرانسه (ساتردی ایونینگ پست - ۳۱ مارس ۱۹۴۵)
۱۴۵.....	الاین (داستان - مارس - آوریل ۱۹۴۵)
۱۶۵.....	این ساندویچ، مایونز ندارد (اکتبر ۱۹۴۵)

- ۱۷۹ ..... غریبه (اول دسامبر ۱۹۴۵)
- ۱۸۹ ..... دیوانه شده ام (۲۲ دسامبر ۱۹۴۵)
- ۲۰۱ ..... عصیان در خیابان مدیسون (نیویورکر - ۲۱ دسامبر ۱۹۴۶)



۵ ..... نامی عاقله

۷۱ ..... (۲۲۶۱) ...

۷۲ ..... (۲۲۶۲) ...

۲۲ ..... (۲۲۶۳) ...

۵۲ ..... (۲۲۶۴) ...

۲۵ ..... (۲۲۶۵) ...

۵۹ ..... (۲۲۶۶) ...

۱۸ ..... (۲۲۶۷) ...

۵۶ ..... (۲۲۶۸) ...

۷۰ ..... (۲۲۶۹) ...

۷۲ ..... (۲۲۷۰) ...

۷۳ ..... (۲۲۷۱) ...

۵۲ ..... (۲۲۷۲) ...

۵۹ ..... (۲۲۷۳) ...

### افراد جوان

حدود ساعت یازده، لوسیل هندرسون متوجه شد که مهمانی او به سرعت به اوج موفقیت می‌رسد، بنابراین در حالی که به جک دلوری لبخند می‌زد به مکانی نگریست که ادنا فیلیپز، از ساعت هشت، روی صندلی بزرگ سرخ نشسته بود، سیگار می‌کشید، به مهمانان خیرمقدم می‌گفت و کاملاً مراقب بود مردان جوان هنگام ورود دچار مشکلی نشوند. لوسیل هندرسون پس از اینکه ادنا را در جای خود یافت تا جایی که لباسهای تنگ اجازه می‌داد، نفسی بلند برکشید و سپس افراد جوانی را که توسط او به صرف نوشابه تهیه شده توسط پدرش دعوت شده بودند، تحت نظر گرفت. آنگاه به سوی مکانی چرخید که ویلیام جیمسون پسر حضور داشت، ناخنهای خود را می‌جوید و به دخترکی موطلاپی می‌نگریست که روی زمین، کنار سه جوان اهل راتگرز، نشسته بود.

لوسیل هندرسون پیش رفت، دست ویلیام جیمسون پسر را گرفت و گفت:

- سلام، بیا. می‌خواهم تو را با کسی آشنا کنم.

- چه کسی؟

- دختری فوق‌العاده.

جیمسون در همان حال که به دنبال دخترک در سالن به راه می افتاد، می کوشید ریشه ناخن انگشت شست خود با دندان، اصلاح کند.

لوسییل هندرسون گفت:

— ادنا، عزیزم. دلم می خواهد با بیل جیمسون آشنا بشوی. بیل، این هم

ادنا فیلیپز. شما دو پرنده، پیشتر با هم ملاقات کرده اید؟

ادنا به بینی بزرگ، دهان آویخته، و شانه های باریک جیمسون نگریست

و پاسخ داد:

— نه.

آنگاه به پسرک گفت:

— خیلی خوشحالم که با تو ملاقات می کنم.

جیمسون نیز در همان حال که همچنان دخترک موطلابی نشسته بر

زمین را زیر نظر داشت، گفت:

— از آشنایی با تو خوشوقتم.

لوسییل گزارش داد:

— بیل یکی از دوستان بسیار خوب جک دلوری است.

جیمسون گفت:

— البته او را به درستی نمی شناسم.

— خوب، دیگر باید بروم. شما دو نفر را بعد می بینم.

ادنا گفت:

— زیاد سخت نگیر!

آنگاه به بیل گفت:

— چرا نمی نشینی؟

جیمسون پاسخ داد:

— نمی دانم. همه مدت شب نشسته بودم.

ادنا گفت:

— نمی دانستم از دوستان خوب جک دلوری هستی. آدم بزرگی است،